

«جز نوشتن چاره ای نیست!»

پنجاه و پنج

علی دشتی

چاپ دوم - ۲۰۰۳

انتشارات مهر و نشر البرز / آلمان



نخستین چاپ کتاب «پنجاه و پنج» در سال ۱۳۵۵ در تهران منتشر شد. چاپ دوم آن پس از ۲۶ سال به همت انتشارات مهر در کلن و نشر البرز در فرانکفورت در اختیار علاقمندان تاریخ معاصر ایران قرار می گیرد. محمد عاصمی که در سال ۱۳۵۵ بخشهایی از کتاب را در نشریه «کاه» (مونیک) منتشر کرده بود، مقدمه ای بر چاپ دوم نوشته است. کتاب سیزده بخش دارد که از نخستین برخورد علی دشتی با رضا شاه آغاز شده و با تحلیل در باره «عدالت اجتماعی» از نظر محمد رضا شاه پهلوی پایان می گیرد.

دشتی این کتاب را پس از کتاب جنجالی خود به نام «۲۳ سال» که تحلیلی نو و بی پروا از زندگی و بعثت پیامبر اسلام است نوشته. دشتی مزه زندان و تبعید را در جوانی و دوران رضا شاه چشیده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز دو بار دستگیر شد و به زندان افتاد و هر بار تحت شکنجه قرار گرفت و سرانجام به بیمارستان منتقل گشت. او که در روز ۲۶ دیماه ۱۳۶۰ در بیمارستان جم (تهران)

درگذشت، در آخرین ماههای عمر از نزدیکان خود مرتباً طلب سیانور می کرد تا به زندگی خود پایان دهد.

روزنامه نگار جوان

علی دشتی در ۱۲۷۷ خورشیدی به دنیا آمد و نزدیک به نود سال عمر کرد. از همین رو سالهای پر فراز و نشیب و سرنوشت ساز تاریخ معاصر ایران را از نزدیک تجربه کرد. او که در دوران رضا شاه روزنامه نگاری جوان و پر شور بود، اگرچه در نجف درس طلبگی خوانده بود، لیکن همواره با نظری بس انتقادی به ملایان می نگریست و در واقع کتاب «۲۳ سال» را نیز با به جان خریدن خطر در مبارزه با خرافه پروری آخوندهای جاهل نوشت. روح میهن دوست و تجدد خواه دشتی او را از آموزشهای آخوندی دور کرد و از وی روزنامه نگاری بی پروا و سیاستمداری درستکار ساخت. این روح را می توان در «پنجاه و پنج» به روشنی باز یافت. بر اساس همین گرایش بود که دشتی با وجود مخالفت با سردار سپه، پس از مشاهده برخی اقدامات او که به نظر دشتی در جهت برقراری «حکومت ملی» بود، قلم خویش را در خدمت او به کار گرفت، اگرچه در آخرین سال حکومت رضا شاه باز از در مخالفت با وی در آمد^۱.

دشتی خود چنین می نویسد: «جوانی از اهل دشتستان که در عراق عرب پرورش یافته و مایه گرفته بود، به تهران می آمد که برای خویش در عدلیه یا معارف کاری دست و پا کند و او را با ماجراهای سیاست کاری نبود. در این هنگام روزنامه رعد که متن قرارداد وثوق الدوله در آن درج شده بود به اصفهان رسید و در شماره های بعد نیز چند مقاله به قلم سید ضیاء الدین در توجیه و تفسیر و تعریف قرارداد و ضرورت انعقاد آن درج شده بود^۲... در مقابل این ضربت نمی توان آرام نشست. چه می توان کرد؟ جز نوشتن چاره ای نیست».

اومی نویسدو به زندان می افتد: «شبنامه نویسی در سنگین زندان شماره (۲) را به رویم گشود و از زندان شماره (۲) رهسپار تبعید و غربتم کرد. سیاست در ۱۲۹۹ دوباره به زندانم کشانید... روزنامه نویسی، در مجلس شورای ملی را به رویم گشود و اینک از کرسی بهارستان مستقیماً به کریدور شماره ۸ زندان قصر افتاده ام». چرا؟ خودش هم نمی داند! او فقط می نوشت تا «آقای سردار سپه بخواند»^۳! می نوشت: «آیا برای شما موجب خفت نیست که فرخی یزدی از بیم شما به سفارت روس پناه ببرد؟»

پس از مدتی اقدامات وزیر جنگ یا رضا شاه آینده توجه دشتی را جلب کرد. او شیفته وزیر جنگ شد و قلم خود را در خدمت اقدامات او به کار انداخت. به یاد می آورد که سالها بعد وقتی از نخستین سفر فرنگ به ایران بازگشت، با شور و هیجان می خواست از آنچه در فرنگ دیده بود برای رضا شاه بگوید. ولی شاه گفت: «خوشم نمی آید اینقدر از

فرنگ تعریف کنند. باید ایران را چون فرنگ ساخت» و با این هدف در کنار تاسیسات آموزشی و نظامی مانند دانشگاه تهران و دانشگاه جنگ به سراغ قراردادهای نفت رفت و از ما بهتران را با خود دشمن ساخت! در سال ۱۳۰۴ به دشتی می گوید: «دشتی، اگر مردم بدان بزرگترین آرزوی من کشیدن خط آهن سراسری ایرانست».

سر پرسی لورن، وزیر مختار انگلیس که به این «حقیقت تاریخی» معتقد است که «ایرانیان روحاً و اخلاقاً مجذوب و فرمانبردار شخصیت‌های نافذ و قدرتمند می شوند» در تشریح شخصیت سردار سپه در نامه ای سرّی چنین می نویسد: «من ادعا نمی کنم مشار الیه موافق انگلستان (Pro British) بدان معنایی که این اصطلاح تداول عامه دارد می باشد. او یک ناسیونالیست است که از سیاستمداران تهران فهیم تر بوده و به اندازه آنان زاد و بوم گرایی مبالغه آمیز ندارد و اساساً یک وطن پرست است». وزیر مختار انگلیس در نامه ای دیگر درباره «رضا خان» می نویسد: «او هیچگاه در برابر شاه و دولت و مجلس و ملاها از هدف خود منحرف نشده و همواره حرف خود را به کرسی نشانده است و علیرغم مخالفت آنان مملکت را به سوی وحدت سوق می دهد... من هیچ شک ندارم که رضاخان مشتاقانه آرزومند است که ایران را از خفت و خواری کنونی رهایی بخشد. قانون و نظم را در سر تا سر کشور برقرار سازد و احترام همسایگان را نسبت به مملکت جلب کند. رضا خان قادر است که نخست وزیر شده و مجلس را تعطیل کند و بمانند یک دیکتاتور فرمانروایی نماید و حتی سلسله قاجاریه را براندازد». چنین نیز شد!

فکر جمهوریت

دشتی در این کتاب نیز همچون دوران جوانی در کنار ستودن رضا شاه و اقدامات او، بی پروا زبان به انتقاد می گشاید و ماجرای شلاق خوردن میرزا حسین خان صاحب امتیاز روزنامه «ستاره ایران» را تعریف کرده و می نویسد: «توقیف روزنامه بدین شکل خشونت آمیز و شلاق زدن مدیر روزنامه آنهم از طرف وزیر جنگ و عامل کودتا بیسابقه بود و افکار عامه را بیش از پیش بر ضد وزیر جنگ برانگیخت... مدیر روزنامه ای را شلاق زده، چند ماه روزنامه اش را توقیف کرده و باز متوقع بود که این روزنامه از کار و روش او حمایت کند».

دشتی که درک روشنی از آزادی مطبوعات داشت بارها تأکید می کند که رضا شاه «از ایراد ملاحظاتی مخالف خوشش نمی آمد و شاید بی درنگ عکس العمل تندی در وی پدید می آمد». او به رضا شاه می گوید: «در میان مردم اخبار به شکل اغراق آمیزی شایع و منتشر می شود ولی اگر حقیقت را دولت فاش کند اینقدر دروغ و جنجال مضر، مردم را نگران نمی کند. شاه این دفعه تقریباً برآشفته و تقریباً فریاد زدند که: جعفر سلطان گفته است میروم تهران و رضا شاه را از تخت سلطنت پایین می اندازم. آیا متوقعی این یاوه ها را به روزنامه چیها بگوییم؟» سرانجام دشتی ناچار به عذرخواهی می شود! چرا؟ دشتی چنین تحلیل می کند: «همیشه در ایران خلوص و صداقت باید با نوعی اطاعت و تبعیت توأم باشد تا اطمینان و اعتماد فراهم سازد و اگر برعکس، خلوص و راستی مأمور با نوعی استقلال رأی همراه باشد شائبه ستیزه جویی از آن استنباط می شود و این حالت ممکن است به عدم تمکین منجر شود. بدیهی است رضا شاه مثل هر مؤسس و سازنده و بنیانگذاری از اراده ای قوی برخوردار بود. اراده قوی طبعاً از اصطکاک با اراده ای دیگر پرهیز می کند و طبعاً نمی تواند آن را تحمل کند. بدون اراده خم نشدنی، شخص بنیانگذار نمی تواند به انجام اعمالی که در ذهن دارد موفق شود. پس طبعاً اشخاصی می توانند در دستگاه وی راه یابند که خود را مجری این اراده نشان دهند و اگر هم در اجرای طرحی نظر موافق نداشته باشند یا مقدمات آن طرح را کافی ندانند باید آن را به شکل ملایم و سازگار با طبع اعتلاجوی بنیانگذار بیان کنند».

در مورد پیدایش فکر جمهوریت دشتی می نویسد: «درست روشن نیست که قبل از کودتا رضا شاه چگونه فکر می کرد و چه نظری به دستگاه سلطنت داشت. بدون تردید قبل از کودتا، رضا شاه نظر خوبی نسبت به دستگاه دولت نداشت... اما گویی طبعش چندان با رژیم جمهوریت سازگار نبود». رضا شاه می پرسد: «اگر جمهوری بر پا شود چه کسی تضمین خواهد کرد که من بر رأس کارها بمانم؟» و طرفداران جمهوری از جمله دشتی چنین توضیح می دهند: «این امر در قانون اساسی جدیدی که برای رژیم جمهوری نوشته می شود تأمین گردیده و ایشان مادام العمر در مقام ریاست جمهوری باقی می ماند!» خود دشتی اضافه می کند: «اعتراف می کنم فکر، خام و نسنجیده بود... عجیب تر اینکه خیال می کردم در قرن بیستم تغییر سلطنت چندان مناسب نیست و از سنن چند هزار ساله که مردم به اصل شاهی عادت کرده اند غفلت داشتم... در این کار تمام آن کسانی که مؤسس این فکر بودند (و از جمله خود من) خام و بی نقشه بودیم و کودخانه به کار دست زدیم... ما از فرط خامی خیال می کردیم کفایت ندای جمهوریت طنین افکند و سردار سپه مقتدر از آن حمایت کند، آزادی خواهان همه بدین سوی می گریند. مردم که از دوران سلطنت قاجار دلخوشی ندارند با ما هم آواز می شوند. ولی در مقام عمل، همه حسابها غلط از آب درآمد. حتی آزادی خواهان تندرو از ما روی گرداندند. سفارت شوروی و انگلیس با عوامل خود مخالف این حرکت شدند... تنها امری که امیدبخش بود مطبوعات ایران بود که یکدست و یکنواخت فکر جمهوری را تقویت کرده و مقالات آتشین می نوشتند». بعدها پس از طرح تغییر سلطنت «آن مخالفتی که با جمهوریت شد با تغییر سلطنت ظاهر نگردید!» بیش از سی سال بعد علی دشتی در انتخاب بین جمهوری و سلطنت شاهد وقایعی گشت که شاید اگر زندان و شکنجه، مرگ او را تسریع نمی کرد، می توانست با تیزبینی به تحلیل آن بنشیند.

شاه جوان

دشتی در کتاب «پنجاه و پنج» از شهریور ۱۳۲۰ و «شاه جوان» که «نتها وارث مقام و دارایی پدر» نشده بود «بلکه وارث کینه ها و خصومتها نیز شده» می گوید و بدون آنکه در سال ۱۳۵۵ تصوری از دو سال بعد داشته باشد می نویسد: «مقدر چنین بود یا اوضاع سیاسی و اجتماعی ایجاب می کرد که تاریخ زندگانی این جوان بیست و یکساله مشحون از حوادث، لبریز از فتنه و سرشار از تحولات گوناگون باشد و این حالت تقریباً ۱۲ سال دوام یابد». ولی ۲۵ سال بعد انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و شاه که در سال ۱۳۴۷ در هاروارد از عدالت اجتماعی سخن می گفت به طوری که آدمی فراموش می کرد که «گوینده این جمله ها یکی از پادشاهان مشرق زمین است» دوباره به «فتنه» دچار شد: «ملتهای مرفه و برخوردار از بهداشت کامل و غذای کافی با دسترسی به دانش و تمام موجبات آسایش و رفاه و از سوی دیگر توده هایی اسیر فقر، ناخوشی، جهل... تبعیضات نژادی، امتیاز طبقاتی و تجاوز به آزادیهای فردی هنوز در بسیاری از نقاط دنیا امری رایج و متداول است. همه اینها موجب حس سرخوردگی و افروختن آتش بغض و کینه است و آرزوی هر بشر پاک نهاد و اندیشمندی فرا رسیدن دنیای بهتر است - دنیایی که به قول کنفوسیوس آدمی از رنج اضطراب و بیم از آینده فارغ باشد... اصولی هست که ما آنها را در هر شرایطی غیر قابل تغییر می دانیم و نخستین آنها احترام به شخصیت فرد و ایمان بدین حقیقت است که فرد برده دولت نیست، بلکه این دولت است که باید خدمتگزار افراد مملکت باشد».

دشتی از مصدق نیز می گوید که «سیاستمدار واقع بین و سازنده ای نبود» و چنین تحلیل می کند: «جنجال و خودنمایی و خوشایند عامه شدن سیاستمدار را به جایی نمی رساند... مرحوم دکتر مصدق از نیروی روحی به قدر کافی بهره مند بود ولی این نیروی روحی به اصطلاح مدیران ترافیک تهران «یکطرفه» بود». به نظر او سیاستمدار نباید «هیچگاه پیرو احساسات شخصی یا تابع جنجال قهوه خانه ها و مردمان عوام» باشد چرا که «مصلح عالیه مملکت مقدم بر مراعات احساس جاهلان است. برای سیاستمدار، آفتی مهلک تر از این نیست که در پی پسند عوام برخیزد».



دشتی نسبت به غربیان بی اعتماد و بر این باور بود که «اصول استعمار هنوز در اندیشه دول غربی باقی مانده است». او می دانست این «اصول» فاجعه به بار خواهد آورد. دشتی شبیح شوم جنگ سرد را بر فراز ایران به روشنی می دید و می دانست «بیگانگان» و «اجانب» همین که ببینند «کشوری به سوی بی نیازی می رود و به کار سازندگی خود می پردازد و از حال احتیاج بیرون می آید نگران شده و عوایقی [موانعی] در راه وی می آفرینند» و معلوم می شود رادیو «لندن» در این راه پیشینه تاریخی دارد! دشتی می دانست که «بیگانگان» به دنبال سود خود هستند و درباره کسانی که تحت تأثیر این تبلیغات قرار می گرفتند می نویسد: «این ابلهان خیال می کنند اگر رادیوهای بیگانه به پادشاه ایران هتاک می کنند از فرط دلسوزی به حال ملت ایران است!» کاش ملایان آدمخوار به دشتی سالخورده فرصت می دادند تا به اعتبار دوران تاریخی که خود در آن نقش داشت، روایت خود را شاید این بار در کتابی به نام «پنجاه و هفت» بنویسد!

کیهان ۲۱ فروردین ۱۳۵۸

- ۱- برای اطلاع بیشتر در مورد زندگی، فعالیت و مواضع سیاسی علی دشتی به پیشگفتار مشروح کتاب «۲۳ سال» منتشره در سایت www.alefba.com مراجعه کنید.
- ۲- این قرارداد که در عمل کاپیتولاسیون را تأیید می کرد و به دلیل تعطیلی مجلس بین وثوق الدوله رییس الوزرا و سرپرسی کاکس وزیر مختار انگلیس به امضا رسید، به قرارداد وثوق الدوله - کاکس مشهور است.
- ۳- عنوان مقاله ای از علی دشتی در روزنامه «شفق سرخ» به سردبیری خود او.